

توطئه ی رد "تئوری توطئه"

منوچهر تقوی بیات

چهارشنبه ۵ خرداد ۱۳۸۹ - ۲۶ می ۲۰۱۰

سایت گفت و گو، در تاریخ " ۸ اسفند ۱۳۸۸ برابر با ۲۷ فوریه ۲۰۱۰ " گفت و گویی با آقای ایرج مصداقی انجام داده که در تاریخ " ۱۷ اسفند ۱۳۸۸ برابر با ۸ مارس ۲۰۱۰ " انتشار یافته است. در آنجا گفت و گو درباره ی شطرنج بفرنج "تحلیل سیاسی" است و سخن هایی گفته می شود که بسیار آموزنده است. آقای "مجید خوشدل" که گویا این نام هنری و یا سیاسی او است، جایی در میان پرسشی به آقای مصداقی چنین می گوید: « . . . من با تئوری توطئه میانه ای ندارم. اما قرائن نشان می دهد که رهنمود این آقایان برای راهپیمایی ۲۲ بهمن بزرگترین خدمت را به رژیم اسلامی کرد و بزرگترین ضربه را به مبارزات مردم زد.

آیا باید ده سال منتظر بمانیم تا در افشاگری های داخلی رد حکومت اسلامی را در خارج از کشور در محفل های مختلف ببینیم؟ « در اینجا آقای مصداقی که خود به بازی توطئه در سیاست آگاهی دارد و بارها از توطئه های حکومت گران اسلامی پرده برداشته است با پرسش گر همراه می شود و چنین پاسخ می دهد: «- با شما کاملاً موافق ام. من هم مثل شما به تئوری توطئه معتقد نیستم، که مثلاً اینها مأمور بوده اند یا رهنمودهاشان از حماقت شان بوده. اما برای من اینها فرقی نمی کند و من به نتیجه نگاه می کنم. . . »

چرا هم میهنان ما و از آن میان این دو بزرگوار که در بالا نام یکی از آن ها را گفتیم، بی هوا و ناگهانی، می گویند که ما به تئوری توطئه باور نداریم؟ از نگاه من، مردم ما در این باره، بازی خورده اند. توطئه گران برآنند که کسی از توطئه ی آنان سر درنیاورد. از همین رو به گوش ما کرده اند که توطئه ای در کار نیست و کسانی که دم از توطئه یا تئوری توطئه می زنند، خیالات می کنند، بیمارند، ساده اندیشند، ناتوان از " تحلیل سیاسی" هستند، فراافکنی می کنند و از این دست. در اینجا برای آگاهی هم میهنانم می خواهم از توطئه ی بزرگی پرده بردارم. آن توطئه ی بزرگ ساختن تابویی به نام " تئوری توطئه" است. هرکجا که دهان باز می کنیم تا درباره ی دخالت بیگانگان در زندگی و سرنوشت کشورمان سخنی بگوییم، شنونده ی روشنفکر و همه چیزدان، باد به غیغ خود می اندازد و فیلسوفانه می گوید: «نه، نه، من به تئوری توطئه باور ندارم» و یا می گوید: «این همان حرف های دایی جان ناپلئون است».

این چنین فرمایش‌هایی در نوشته‌ها و گفتمان‌های سیاسی بسیار پیش می‌آید. این یورش روانی - سیاسی، راه را بر هرگونه تلاشی برای پیگیری گفتمان می‌بندد و کندوکاو اندیشه را به گونه‌ای آچمز یا قفل می‌کند. پیش از هر چیز باید بگویم هر آنچه بیرون از خواست و اراده‌ی آزاد یک ملت به زور زندان و شکنجه و اعدام به آن ملت، تحمیل می‌شود، توطئه است. گرچه گروهی این کار را به گردن خدا می‌اندازند که از نگاه من این هم خود یک توطئه‌ی بزرگ است زیرا بیهوده اراده‌ی دیگری به جز نیروی آدمیان را به میان می‌آورد. در جهانی که از نظر علمی هر رخدادی بر پایه‌ی علم احتمالات ممکن است رخ دهد ما نمی‌توانیم چشم خود را بر شماری از پدیده‌های مهم ببندیم و بگوییم که توطئه‌ای در کار نبوده و گناه همه چیز به گردن من ستمدیده است. در یک پدیده که در روی زمین و با هدف‌های اقتصادی و اجتماعی رخ می‌دهد و سیاسی است نمی‌توان گفت که غارتگران و دزدان در آن دست ندارند و یا نداشته‌اند. ما باید همه‌ی جنبه‌های درونی و بیرونی آن پدیده را با هم و در ارتباط با هم بسنجیم.

خردمندان آن است که ببینیم چرا و چگونه ملت ما به این روز سیاه دچار شده‌اند؟ برخه‌ی توده‌های ناآگاه و بیچاره در این نابسامانی چه اندازه است؟ نخبگان و دانش‌اندوختگان چه نقشی دارند؟ جایگاه جغرافیایی میهن ما چه سودمندی‌ها و چه زیانمندی‌هایی در این کار دارد؟ بیگانگان تا چه اندازه و چگونه در این چرخه‌ی بدشگون دست داشته‌اند؟ و چگونه می‌توان با همه‌ی این گرفتاری‌ها به گونه‌ای خردمندانانه روبرو شد و گره از آن‌ها گشود؟ آیا گنجینه‌های گرانبهای فرهنگ ایرانی خود را تا چه اندازه می‌شناسیم و تا چه اندازه می‌توانیم از آن‌ها در این راه سود ببریم؟ آیا ما با نسخه‌های کارشناسان کشورهای باختری می‌توانیم گره از کار خود بگشاییم یا باید گنجینه‌های فرهنگی خود را با دست‌آوردهای جهان امروزی در هم بیامیزیم؟ ما چه اندازه فرهنگ خود را می‌شناسیم؟ تا چه اندازه می‌توانیم از دانش امروزی جهان بهره بگیریم؟ ما با بدگویی و ناسزا گفتن به فرهنگ گرانبار و به مردم فداکار و میهن دوست خود، به جایی نمی‌رسیم.

کشور ما نشیب و فرازهای فراوانی را پشت سر گذاشته است اما در روزگار ما چاهی که ملت ایران در آن افتاده است؛ چاه نفت است. اما دشمنان ملت ایران چاه چمکران را به توده‌ها نشان می‌دهند. بیش از یک صد سال است که زندگی روزانه‌ی مردم ما با نفت گره خورده است. از آن زمان که ویلیام ناکس داری و بدنبال وی، دولت انگلستان به این گنجینه‌ی ملی ما دست پیدا کرد، همه چیز ملت ما دست خوش

نابسامانی شد و دست ما از سرنوشت خودمان و زندگی مان و منابع ثروت های میهن مان کوتاه کرده شد. برای آن که ما نتوانیم سرنوشت و زندگی خود را در دست بگیریم هر روز با توطئه ای روبروی شویم. کدام ملتی برای آزادی و بدست آوردن حقوق شهروندی خود به اندازه ی ملت ما هزینه ی جانی پرداخته است؟ مردم ما هرگز از فداکاری و جانفشانی کوتاهی نکرده اند. این نادرست است که کسی این همه تلاش ملتی را ندیده بگیرد و بگوید که مردم ما کوتاهی کرده اند و بگوید چرا فرانسوی ها یا انگلیسی ها به روزگار ما دچار نشده اند؟ بدون بررسی چگونگی این چراها و بدون رسیدگی به شیوه ی رشد ملت های پیشرفته و پیش نرفته فرمایش هایی از این دست کردن و ملت بزرگی را گناه کار دانستن، خود توطئه است.

این که ما یک جا و پرهیزکارانه توطئه را در بست ندیده بگیریم، این کار خودش تن دادن به توطئه است. این که ما ندیده و نسنجیده بگوییم هیچ توطئه ای در هیچ کاری روی نداده و نمی دهد خود به گونه ای، توطئه است. دشمنی که همه ی هستی ما را به غارت می برد و از شش سو بر ما می تازد، ندیده بگیریم و نامش را هم بر زبان نرانیم، شگردها و نیرنگ هایش را نسنجیم و بررسی نکنیم و به جای خردورزی و سبک و سنگین کردن رویداد ها، بگوییم خودمان هستیم که گناهکاریم، خودمان هستیم که نادانیم، این هم توطئه است. چرا تلاش ها و پایداری هایی که دست کم در این یک صد سال نزدیک انجام گرفته است و خون هایی که ریخته شده است را باید ندیده گرفت. این کوچک شمردن یک ملت بزرگ است، این ندیده گرفتن کیستی مردمی با فرهنگی دیر پا است. نه به آن روزی که شور شدن آش و آبگوشت را به گردن امپریالیسم جهانخوار می انداختیم و نه به این که امروز نمی خواهیم بدانیم که چگونه و از چه راه هایی نفت ما و دیگر دارایی های ما را به یغما می برند. در زندان ها و شکنجه گاه ها بند از بند جوانان ما جدامی کنند و ما آن را جهانی شدن می نامیم و نمی خواهیم چگونگی این سیاه روزی را از ریشه بشناسیم. به جای آن که دشمن را خوب شناسایی کنیم و راه های مبارزه ی خردمندانه با او را بیابیم یک جا و در بست می گوئیم توطئه ای در کار نیست.

این که صد سال است که ما را با هزاران ترفند از حق رأی و فرمان و تصمیم خود بی بهره ساخته اند، آیا گناه اش از ماست که صدها هزار کشته در این راه داده ایم؟ هر روز یک پدر، یک رهبر و یا فقیه و یا مهدی و حسین می تراشند و ما را وامی دارند تا گله وار به دنبال آنان برویم و اگر دهان باز کنیم که راه را از چاه بشناسید و دنبال هر دجالی نروید، می گویند امروز جوانان ما راهی جز این ندارند که یا حسین یا حسین بگویند. این که ما هزاران هزار توطئه ی

ریز و درشت را در تاریخ میهن مان نبینیم، نسنجیم و نکوشیم تا بشناسیم، خودش توطئه و ساده انگاری است.

آیا این ساده انگاری نیست که ما کشته شدن نادرشاه را توطئه ندانیم؟ دست ناپاک افسران انگلیسی در سپاه ایران و میانجی گری سر گور اوزلی را در شکست های ایران و روسیه و در محاصره ی هرات نبینیم؟ کشتن ناجوانمردانه ی قائم مقام و امیرکبیر را توطئه ندانیم؟ به توپ بستن مجلس شورای ملی، کشتن و تبعید مشروطه خواهان و قرارداد ۱۹۱۹ را توطئه ندانیم؟ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی) قزاق های زیر فرمان لرد کرزن را توطئه ندانیم؟ چگونگی برکناری احمد شاه و شاه شدن رضا خان را توطئه ندانیم؟ شانزده سال غارت نفت و دیگر دارایی ها و ثروت ملت ایران را زیر فرمان رضاشاه و فرار بی سر و صدای رضا شاه را توطئه ندانیم؟ یا هنگامی که رضا شاه اسناد و مدارک قرار داد داری ، همراه با بیش از سی سال پیشینه ی غارت انگلیس ها و کمپانی هند شرقی را در بخاری می سوزاند و قراردادی ننگین تر به جای آن می بندد، این کار را توطئه ندانیم؟ ساده انگاری و ساده انگاری نیست که توطئه ی کنفرانس تهران یعنی آمدن سه فرمانده ی بزرگ جنگ جهانی به کشورمان برای تقسیم غنائم جنگ را پل پیروزی بنامیم ؟ عبدالرضا هوشنگ مهدوی در کتاب سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، نشر البرز، ص، ۸۴ می نویسد: «... با وجود آنکه واشنگتن و لندن، پیشنهاد مسکو را برای تشکیل اجلاس رهبران آمریکا، انگلیس و شوروی در تهران پذیرفته بودند ولی به هیچ وجه دولت ایران را در جریان تصمیم خود برای تشکیل کنفرانس در تهران، قرار ندادند و حتی از مذاکرات خود در کنفرانس نیز خبری به مسئولان ایرانی داده نشد. تنها در روز ورود رهبران متفقین، نخست وزیر ایران - علی سهیلی - در جریان قرار داده شد...» اگر صاحب خانه نداند که غارت گران چه چیزهایی را چگونه بین خود تقسیم کرده اند، این توطئه نیست؟

آیا می توان اسناد به دست آمده از خانه ی مستر ریچارد سدان را ندیده گرفت؟" این اسناد ارتباط انگلیسی ها با سناتورها، آخوندها ، بازرگانان، نمایندگان مجلس و وزرای سابق ایران را فاش میسازد".

آیا توطئه های نهم اسفند، توطئه ی کشتن تیمسار افشارطوس رییس شهربانی دولت ملی دکتر مصدق، توطئه ی کودتای ۲۸ مرداد سال سی و دو و هزاران رویداد بزرگ دیگر که سرنوشت ملت ما را دگرگون کرده توطئه نبوده است؟ آیا دستگیری و زندانی کردن دکتر مصدق تا پایان زندگی اش توطئه نبود؟ دکتر مصدق خود به صدای رسا و در بیدادگاه نظامی شاه گفت: « آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و

اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیمترین امپراطوریهای جهان [انگلستان] را از این مملکت برچیده ام.» از سال ۱۳۳۲ تاکنون نام دکتر مصدق هم مانند خودش در ایران زندانی است. حکومت اسلامی نیز مانند حکومت شاه تلاش می کند نام دکتر مصدق را در زیر انبوه دروغ ها بپوشاند. خمینی حتا از بردن نام دکتر مصدق پرهیز می کرد. آیا این که نمی گذارند مردم و جوانان میهن ما با زندگی و شیوه ی اندیشه و زندگی دکتر مصدق آشنا شوند توطئه نیست؟ آیا کشتارهای پس از ۲۸ مرداد، کشتن دکتر فاطمی و زندانی کردن دکتر مصدق و صدها ایرانی میهن دوست دیگر در آن روزها توطئه نبود؟ آیا آخوندها، فداییان اسلام، جاسوسان انگلیس و آمریکا در آن توطئه ی بزرگ دست داشتند؟

در بهمن ماه ۱۳۵۷ مردم ما با جانفشانی و فداکاری های بسیار ارزنده کوشیدند تا حکومتی ایرانی و برپایه ی اراده و خواست مردم ایران برپا کنند. آیا سازمان دادن گروه های اوباش فداییان اسلام به سرکردگی زهرا خانم ها و لباس شخصی ها و در سایه ی آن ایجاد یک حکومت اسلامی ضد ایرانی در کشور ما توطئه نبود؟ کدام گروه از مردم ایران در سایه ی حکومت اسلامی صدمه ندیده و در سلامت و صلح زندگی کرده است؟ زیر نام جمهوری اسلامی، زنان، کارگران، دانشجویان، روزنامه نگاران، گروه های قومی؛ کردها، ترک ها، بلوچ ها، فارس ها، لرها، خوزستانی ها، کودکان همه و همه ی گروه های اجتماعی به ناجوانمردانه ترین شیوه ها، دچار آزار و محرومیت و نابودی قرار نگرفته اند؟ آیا خامنه ای از مردم ایران رأی اعتماد گرفته بود یا با توطئه و فریبکاری قدرت را به دست گرفته است؟ انفجار و نابودی حزب جمهوری اسلامی، کشتن فروهرها و دگرانديشان، توطئه نبود؟ آیا در این سی و یک سال حکومت اسلامی، غارت منابع ملت ایران و کشتن و زندانی کردن بهترین فرزندان ایران چیزی غیر از توطئه می تواند باشد؟

در این جهانی که همه چیزش را سرمایه داری برای چپاول و غارت به نابودی می کشاند و هیچ پدیده ای و یا جانوری، هیچ کجا در روی زمین، از توطئه ی سرمایه داری بی گزند نمی ماند، چگونه می شود ناگهان چشمان مان را ببندیم و بگوییم: « من به تئوری توطئه باور ندارم»؟ در کشور ما، در برابر چشم ما شب و روز توطئه می کنند و ما باید بگوییم که نمی بینیم و باور نداریم.

هنگامی که ما به کسی یاد آور می شویم که به تئوری توطئه نیندیشد و یا خود می پذیریم که نباید به چنین چیزی بیندیشیم و یا آن را به چالش بگیریم، درهای فراوانی را بر روی درست یا نادرست بودن آزمون های خود می بندیم و خود را از جست و جو یا کنجکاوی بیشتر

باز می داریم. چنین کاری مانند آن است که دزد خانه ی شما را زده باشد و شما به پلیس و یا به خودتان بگویید که نباید به توطئه و برنامه ریزی دزد بیندیشید. ساده اندیشانه باید گناه را به گردن خود بیندازید و به خود بگویید که دزد گناهی ندارد. باید ببینید که خودتان در کجاها کوتاهی کرده اید، کمبودهای خودتان چیست؟ چرا قفل خوب نخریده اید؟ چرا درجایی زندگی می کنید که دزد خیز است و هزاران سرزنش دیگر به خودتان بکنید و نخواهید بپذیرید که دزدی یک پدیده ی اجتماعی است و با شیوه ی اداره ی جامعه و با چگونگی تقسیم ثروت و دارایی در جامعه کار دارد و یا اینکه پاسبان ها با دزدان شریک بوده اند و یا کسی که خانه را به شما فروخته دزد بوده و از روز نخست دنبال این بوده که همه چیز شما را از شما بدزدد و شما را خانه خراب کند.

آیا پس از سی و یک سال فریب و دروغ و توطئه باید باز هم بگوییم توطئه ای رخ نداده است و جمهوری اسلامی به خواست خداوند بر این کشور از آسمان فرود آمده است؟

آیا این همان حکومت اسلامی نیست که فداییان اسلام (اخوان المسلمین) در مرداد ماه سال ۱۳۳۲ با کمک جاسوسان انگلیسی و آمریکایی، زمینه ی آن را فراهم کرده اند؟

آیا این که این حکومت مستضعفان که مانند حکومت طاغوت، به مردم ما حق رأی و حق تصمیم گیری نمی دهد، ادامه ی همان حکومت پیشین و با نامی دروغین نیست؟

چرا خمینی مردم را وامی داشت تا در خیابان ها و در رادیو و تلویزیون و روزنامه ها مرگ بر آمریکا بگویند و نمایندگانش در نهان بدون آگاهی و فرمان مردم، با سرهنگ نورث آمریکایی و حکومت آمریکا داد و ستد جنگ افزار می کرد؟ آیا چنین کارهایی توطئه نیست؟

آیا هیاهوی انرژی اتمی برای کشوری که انرژی اش را به تاراج می برند توطئه نیست؟

چرا در این سی و یک سال حکومت عدل اسلامی مردم ما فقیرتر، معتاد تر، بیکارتر، بی سوادتر و بیچاره تر شده اند؟

چرا کارگران، زنان، روزنامه نگاران و دانشجویان و هرکس که حرف درست می زند و مردم را به گرفتن حقوق انسانی شان تشویق می کند به زندان می افکنند و با آنان همان کاری را می کنند که اشغال گران آمریکایی و انگلیسی با مردم عراق می کنند؟ و هزاران چرا و پرسش دیگر؟

استکهلم - اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ خورشیدی